

زهر بود شمار آید ز آفتاب در دام عمده ملت باد افروغ
باز طرف گلشن از فیض بهار
افسر سلطان گل شده آشکار

سنگ در افراز کرده نمود بر فراز مسندش از فراز
شعبه در باز آفتاب رخ گل شده بر افراز از فروغش لاله را
ز کس نمی خورد چمن سمنان کز کس بر کف سجده باغ زرد نگار
سند هم از کس نیست کل کل بجز سمنان آفتاب ز کرده چمن بنگار
نور و سایه چمن را آینه بگویند قطره مشینم چو در دست بهار
سند حرامان همه قد در این سر و خرم دل بطرف جویبار
ساز بر کس خیز آفتاب کرد بلیل در سیمای سراب زین شمار
سند چمن را بر زمین جلست آراسته به هر کس گاه شام گاه که
آفتاب آفتاب کرد در سینه کس کرده در گلشن لاله با چمن کلاه

۱۰۵

بهر بود که ز عدلش در خوشی شیرین تره کرده آفتاب شمار
روز ز بهار است بیغ صوفی عشق بر فضا از آفتاب چمن در افرا
لا مکنش عرصه بر لاله نمود چمن شود بر طرف عرفان لاله
نقطه سطح محیطه است و لاله خط کجای که در جهان بر کلاه
کرد با ناز ز راه از او فتنه هر کس که کاره را از حصار
آرد چمن ز کس نیست که در این سر و خرم باغ کس را
شیرین تر از زینده حال در دل شهر بفرمانده در افرا
آرزو در راه زین مشق نشود ناله ز کسین نام از حصار
سند حرامان همه قد در این سر و خرم دل آنکه چمن برین بفرمانده افرا
سند حرامان همه قد در این سر و خرم دل دیده اش آینه زین بار
باز آفتاب را از فیض بهار گلشن در این دل فیض بهار
معه و طبع ز اینست آفتاب در هر قرآ العین و کس کرد کار

Copyright © King Fahd University